

نگاهی به «ویژگی‌های نحوی زبان فارسی»

محرم رضایتی کیشه خاله*
سهیلا فرهنگی**



ویژگی‌های نحوی زبان فارسی در نثر قرن پنجم و ششم هجری
مهین دخت صدیقیان، زیر نظر پرویز ناتل خانلری
فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، ۱۳۸۳

می‌پوشیم و به طرح چند نکته که از رهگذر نگاهی گذرا به چشم آمده است، می‌پردازیم. گفتنی است این اثر زمانی به چاپ سپرده شد که مؤلف محترم آن، روی در نقاب خاک کشیده بودند، و گرنه، چه بسا خود به بازنگری و اصلاح آن می‌پرداختند. اینک ضمن قدر نهادن به تلاش‌های صادقانه آن مؤلف، از فرهنگستان زبان و ادب فارسی انتظار می‌رود به بازخوانی مجدد این اثر همت گمارند و به رفع کاستی‌ها، مبهمات، و احياناً معایب آن بپردازند تا چاپ بعدی این کتاب به طرز شایسته‌تری به خوانندگان علاقه‌مند عرضه شود. اما، مواردی که قابل طرح و تأملند:

۱. عنوان کتاب، ویژگی‌های نحوی زبان فارسی در نثر قرن پنجم و ششم هجری است و طبعاً وقتی از ویژگی‌های زبانی یک

در تاریخ ادب فارسی قرن‌های پنجم و ششم هجری، به لحاظ کثرت آثار منثور، و تنوع متون، بسیار درخشان و پربار است و طبعاً چاپ آثاری از این دست، در معرفی و شناخت ویژگی‌های تاریخی زبان فارسی و سیر تحول آن بسیار ارزشمند و راهگشاست. در اهمیت و اعتبار این اثر همین بس که به زیور قبول فرهنگستان زبان و ادب فارسی، آراسته، و به طفرای عنایت انتشارات آن، مزین شده است؛ مخصوصاً آنکه در شماره آخر (دوم) مجله علمی پژوهشی دستور (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، بخش تازه‌های نشر زبان و ادب فارسی در وصف سجایای آن به تفصیل هرچه بیشتر سخن رفته است (ص ۱۹۷ - ۱۹۴). بنابراین، از ذکر فواید و محسنات آن، که فرض مسلم می‌نماید و ممکن است به درازا هم بکشد، چشم

مؤلف محترم در بررسی ویژگی های نحوی این دوره، داده ها و مواد زبانی خود را صرفاً بر اساس صد و ده صفحه (ده صفحه از یازده اثر منتخب این دوره) فراهم کرده است، حال این پرسش مطرح است: آیا بررسی این اوراق محدود در توصیف ویژگی های نحوی آثار مختلف این دو قرن - که از حیث تنوع و شمار بسیار گسترده اند - کفایت می کند؟

دوره سخن می رود، انتظار خواننده آن است که به ممیزات و تحولات آن دوره در مقایسه با ادوار دیگر پرداخته شود، نه مشترکاتی که در اغلب آثار و ادوار دیده می شود. مباحثی چون: کوچک ترین جمله ساده و جمله هایی با فعل های لازم، اسنادی و متعدی و جمله هایی که در گزاره آنها مفعول، متمم فعل و قید وجود دارد (ص ۲۱ - ۲۴) یا بحث کاربرد «می» در ماضی استمراری و مضارع اخباری (ص ۸۲)؛ «که» به معنی زیرا (ص ۱۲۸) و ... را نمی توان ویژگی خاص یک دوره دانست چرا که در بسیاری از ادوار و آثار فارسی چنین ویژگی هایی کم و بیش دیده می شود مگر آنکه برخی از این ویژگی ها بسامد بسیار بالایی را به خود اختصاص داده باشند.

۲. برخلاف عنوان این اثر که ویژگی های نحوی ... است، مباحث صرف و نحو به طرز عجیبی در آن به هم آمیخته اند و به نظر می رسد حجم زیادی از مباحث این کتاب به صرف اختصاص دارد، مسائلی چون: صیغه های مهجور فعل «بودن» و معانی مختلف آن (ص ۵۹ - ۶۶)؛ ویژگی های استعمال اجزای صرفی فعل (می، همی، با و نون نفی) (ص ۶۹ - ۷۷)؛ چگونگی کاربرد یای آخر و جزء صرفی «می» و «همی» در فعل (ص ۷۷ - ۸۸)؛ بررسی دگرگونی های حروف ربط و اضافه (ص ۱۱۵ - ۱۳۰)؛ جمع بستن غیرمعمول بعضی کلمات به «ان» و «ها» (ص ۲۱۰)؛ جمع بستن جمع های مکسر عربی (ص ۲۱۱)؛ استعمال «نباید» به جای «مبادا» (ص ۲۱۳) و ... از ویژگی های نحوی محسوب نمی شوند.

۳. چنانکه مؤلف نیز اشاره فرموده اند، دو قرن پنجم و ششم از قرن های پربار و درخشان زبان فارسی است و «از حیث تنوع و تعدد آثار متنور نمی توان هیچ یک از ادوار ادبی را با این دو قرن مقایسه کرد» (صفا، ۱۳۶۳، ص ۳۸). مؤلف محترم در بررسی ویژگی های نحوی این دوره، داده ها و مواد زبانی خود را صرفاً بر اساس صد و ده صفحه (ده صفحه از یازده اثر منتخب این دوره) فراهم کرده است، حال این پرسش مطرح است: آیا بررسی این اوراق محدود در توصیف ویژگی های نحوی آثار مختلف این دو قرن - که از حیث تنوع و شمار بسیار گسترده اند - کفایت می کند؟

۴. تأثیر آثار و آراء مرحوم خانلری بر مجموعه این تألیف چنان سایه گسترده و غلبه یافته که نشانه های ابتکار و تازگی این اثر را کم فروغ تر جلوه می دهد. نمونه این اثرگذاری ها را می توان در

ارجاعات زیر به وضوح مشاهده کرد: «در این مورد استاد خانلری را نظر بر این است» (ص ۳۵)؛ «توجه به این نکته را مرهون مطالعه مقاله «را» در کتاب دستور زبان فارسی دکتر خانلری هستم» (ص ۴۰)؛ «استاد محترم آقای دکتر خانلری در این باره طرحی جالب پیشنهاد فرموده اند» (ص ۵۷)؛ «دریافت این مطالب به تفصیل و رسیدگی به جزئیات را مرهون نظر دقیق استاد خانلری هستم» (ص ۶۶)؛ «در گفت و گویی با استاد خانلری ... اینجانب را به کتاب ... رهنمون شدند» (ص ۱۵۰)؛ «به گفته استاد خانلری طبیعی ترین و درست ترین شکل جمله نوع گفتاری آن است» (ص ۱۶۲)؛ «نک. دستور زبان فارسی خانلری» (ص ۲۵، ۸۳، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۵)؛ و ...

۵. در بعضی از صفحات این کتاب اشکالاتی دیده می شود که هرچند بیشتر آنها مطبوعی است، اما گاه سبب بدفهمی می شود. به تعدادی از آنها اشاره می کنیم:

«صفت مفعولی» به جای صفت مفعول (ص ۲۸)؛ جابه جایی مثال ها در توضیحات ذیل «عدم مطابقت فعل و فاعل» (ص ۳۴)؛ «مفرد جمع» به جای مفرد و جمع (ص ۵۱)؛ «دیگر داشتن» به جای داشتن (ص ۵۹)؛ «مضاف الیه، جزء اول» به جای مضاف الیه جزء اول (ص ۶۶)؛ مثال «برخاستن» باید در ذیل «ج - خواستن» می آمد (ص ۶۹)؛ «آن پری بشد...» باید در ذیل «بشد بدون ذکر مقصد» می آمد (ص ۷۳)؛ برسید (= تمام شد) در اواخر صفحه زائد است (ص ۷۴)؛ بخش ۳ - ۷ مربوط به کاربرد «می» در صیغه ماضی است که مدخل «وجوه التزامی» در ذیل آن، باید به ذیل مدخل بعدی (استعمال «می» در صیغه مضارع) منتقل شود (ص ۸۲)؛ عنوان «صیغه های صرفی با یای آخر» (ص ۸۵) زائد است؛ «پیشوند» به جای پیشوندی (ص ۱۰۶)؛ «ین» قسمت عالی به جای «ترین» صفت عالی (ص ۱۱۷)؛ «مفعول معرفه به مضاف» به جای مفعول معرفه به مضاف الیه (ص ۱۳۳)؛ «را به معنی یا» به جای را به معنی با (ص ۱۴۱)؛ «داشته اید» به جای داشته آید (ص ۱۴۷)؛ «اجرا» به جای اجرا (ص ۱۶۸، پانویس)؛ و «ذکر یک با» به جای ذکر یک یا (ص ۱۷۹).

۶. مؤلف محترم از استقراء ناقص در مواردی نتایج کلی و قطعی گرفته که مسلماً خدشه پذیر است و موارد خلاف آن در بعضی کتب این دوره مشاهده می شود. مثلاً آورده است: «در این دوره از به کار بردن اول شخص و دوم شخص اجتناب می شود، در نتیجه

دیرگیسای محرمی زبان‌پاری

استعمال فعل به صیغه مجهول رواج بسیار دارد» (ص ۱۵). حال آنکه موارد خلاف آن در آثار این دوره کم نیست، از جمله: «چون در راندن تاریخ بدان جای رسیدم» (تاریخ بیهقی، ص ۵۱)؛ «حال او باز نمودم» (همان، ص ۲۰۸)؛ «طریق استخارت سپردم... عزمی تمام کردم» (کشف‌المحجوب، ص ۱)؛ و...

در جای دیگری اشاره کرده است: «صیغه ماضی التزامی در این دوره یا اصلاً وجود ندارد و یا استعمال صفت مفعولی با فعل اسنادی «باشد» و با معنایی مختلف با ماضی التزامی است. همچنین صیغه مستقبل... در این دوره وجود ندارد و اگر بعد از فعل خواستن فعل دیگری درآید، نه به معنی فعل معین، بلکه به معنی خواستن یعنی اراده کردن است» (ص ۵۵). در حالی که نمونه‌هایی از کاربرد ماضی التزامی و فعل مستقبل را در آثار این دوره می‌بینیم: «اگر عین این معانی را انکار کنند، انکار کل شریعت پیغامبر(ص) و خصال ستوده کرده باشند» (کشف‌المحجوب، ص ۴۹)؛ «مراعات دل آنگاه تواند کرد کی هم‌تس مجتمعه شده باشد» (همان، ص ۶۱)؛ «و می‌شنویم که شما را بفریفته‌اند و میان جنگ بخواهید گشت» (تاریخ بیهقی، ص ۵۷۰)؛ «او را برخواید کشید و به میان مهمات ملک درخواهد آورد و وی از روزگار نرم و درشت خواهد دید» (همان، ص ۵۲۰)؛ «نذر است آن را وفا خواهیم کرد» (همان، ص ۵۳۲).

مؤلف محترم از روش دکتر علی‌اشرف صادقی به خاطر استفاده از «مخصّص‌ها و یا امتحانات» برای روشن کردن یک موضوع دستوری انتقاد کرده و آن را غیرعلمی دانسته (ص ۱۴۷ - ۱۴۸)، اما خود به چنین امتحانات دست زده و گفته است: در «رفتن» و «شدن» (= رفتن) اگر ماضی مطلق این دو فعل، همراه «با» باشد، مقصد مشخص نمی‌شود و اگر بدون «با» باشد، مقصد مذکور است» (ص ۷۱). البته موارد نقض این حکم در متون این دوره کم نیست، مانند: «و هر دو برفتند سوی دشت» (تاریخ بیهقی، ص ۲۰۴)؛ «آزادمرد بواحمد برخاست، با خادم رفت» (همان، ص ۱۲۸). همچنین در دو مثال کتاب «آب آن بشد» و «امیر محمود نیک از جای بشد» (ص ۷۳)، «شدن» به معنی خاص «رفتن» به کار رفته است.

در بخش دیگری از افتادن فاصله میان اسم و جمله دعایی، به خصوص جمله دعایی عربی سخن رفته و آمده است: «این

خصوصیت در کتاب کشف‌المحجوب قطعی و همیشگی است و حتی یک مورد در آن یافت نمی‌شود که جمله دعایی بلافاصله بعد از اسم آمده باشد» (ص ۲۰۷). حال آنکه موارد نقض آن در کشف‌المحجوب فراوان است: «اظهار کن مرا رموز و اشارات ایشان و چگونگی محبت خداوند عزوجل» (کشف‌المحجوب، ص ۷)؛ «وی جل جلاله آفریدگار آن است» (همان، ص ۱۵)؛ «و از متأخران شیخ‌المشایخ ابوسعید فضل‌الله بن محمد المیهنی رحمه‌الله علیهم اجمعین بر آنند» (همان، ص ۲۴)؛ «کی مرا از رسول صلوات الله امر دعوت آمد» (همان، ص ۱۶۲)؛ «یاد آمدم که فضیل بن عیاض رحمه‌الله علیه و رضی‌الله عنه آنجاست» (همان، ص ۱۲۲)؛ «حق جل جلاله بختش بیدار گردانید» (همان، ص ۱۰۸)؛ و...

۷. شواهدی که مؤلف محترم در ذیل موضوعات مختلف نقل کرده، از نظر شمار با هم تناسب چندانی ندارند. گاه برای یک مطلب ۳۵ مثال آورده (ص ۱۴۸ - ۱۴۹) و گاه تنها به یک نمونه بسنده کرده است (ص ۱۲۶، ۱۲۷ و...). عجیب‌تر آنکه موارد شاذ و نادر را گاه به عنوان ویژگی مطرح نموده است. در مواردی نیز به ذکر نمونه‌هایی خارج از نثر این دوره، مثلاً گلستان سعدی (!) عنایت داشته است (ص ۲۰۸). چنانکه در ذیل «را بعد از فاعل» تنها به ذکر یک مثال اکتفا کرده و آن هم از کتاب گلستان است (ص ۱۵۱).
۸. نکات دیگری که در بازخوانی این اثر درخور تأمل و بازنگری است عبارتند از:

- ۱-۸. ذیل جمله‌های ساده بر حسب نهاد (ص ۲۲) آمده است:
۱. جمله‌های ساده‌ای که نهاد آنها دارای یک وابسته است. ۲-
جمله‌های ساده‌ای که نهاد آنها یک گروه اسمی است با توصیف فوق، اگر نهاد یک وابسته داشته باشد، پس گروه اسمی نیست.
۲-۸. ذیل جمله‌های ساده بر حسب گزاره (ص ۲۳) وابسته‌های گزاره را مفعول، متمم فعل و قید معرفی کرده و سختی از مسند به میان نیاورده است، در حالی که در صفحه ۲۱ جمله‌هایی با فعل اسنادی را نیز در ذیل «کوچک‌ترین جمله ساده» آورده است.
۳-۸. ذیل قید و مفعول (ص ۲۴) و در مثال «خداوند این نیکو دیده است»، نیکو قید محسوب شده، حال آنکه مسند به نظر می‌رسد. البته این مثال با شواهدی که در صفحه ۱۸۵ کتاب آمده، منافات دارد. در آنجا «دیدن» از فعل‌هایی به شمار آمده که می‌توانند مسند بگیرند و در دو مثال «دو طفل دید خفته» و «شاه را دلتنگ دید»،

عنوان کتاب، ویژگی‌های نحوی زبان فارسی در نثر قرن پنجم و ششم هجری است و طبعا وقتی از ویژگی‌های زبانی یک دوره سخن می‌رود، انتظار خواننده آن است که به ممیزات و تحولات آن دوره در مقایسه با ادوار دیگر پرداخته شود، نه مشترکاتی که در اغلب آثار و ادوار دیده می‌شود

حذف شناسه‌های افعال به قرینه لفظی و معنایی است که شایسته بود در بخش هشتم (ذیل حذف) برای آن مدخلی گشوده می‌شد. اما مؤلف محترم این گونه حذف‌ها را ذیل «التفات» نقل کرده است: ... و طبع را از ادراک معانی بپرداختند و حدیث حق بینداخت (ص ۴۵).

از خواب بیدار شدم، بر بالین پدر آمد. نگه کردم رویش سپید گشته (ص ۴۶).

شیر را آزمودم و اندازه زور و قوت او معلوم کرد و رای و مکیدت او بدانست (ص ۴۶).

ایشان از گوشه‌ای رفتند و با یکدیگر گفت (ص ۴۷).
 شرط آن است که چون تو را برداشتیم و در هوا رفت (ص ۴۸).

۹۸- عنوان استعمال ماضی به جای مضارع التزامی (ص ۵۴)
 خالی از مسامحه نیست. زیرا در دو مثال زیر فعل ماضی به جای مضارع اخباری نیز می‌تواند به کار رفته باشد:
 آن دل و تدبیر که وی دارد، همه جهان گرفتستی (= بگیرد، می‌گیرد).

هر که راز ملک نگاه ندارد، اعتماد از او برخاست (= برخیزد، برمی‌خیزد).

۱۰۸- مؤلف محترم نقش نحوی برخی کلمات را صرفاً بر اساس معنی آنها تعیین کرده است، چنانکه در ذکر «را» بعد از مسندالیه، این مثال را آورده است: «دیگر روز محمود را منزل بر در حصار او بود (ص ۶۲)». در مثال فوق، منزل مسندالیه است و محمود متمم اسم یا اصطلاحاً مضاف‌الیه است. یعنی: دیگر روز منزل محمود بر در حصار او بود. البته در ذیل «را» بعد از نهادی که در گزاره، فعل بایستن همراه با فعل تابعی آمده است (۱۴۶ - ۱۴۵)، نمونه‌های متعددی ذکر شده است که برخلاف نظر مؤلف، اسم قبل از «را» در هیچ یک از آنها نهاد دستوری نیست.

۱۱۸- بنشانده آید در مثال «بوالعسکر برادرش... به جای وی بنشانده آید (ص ۷۵)» ماضی مجهول محسوب شده در حالی که مضارع مجهول است.

۱۲۸- ذیل فاصله بین جزء صرفی «می و همی» و فعل (ص ۷۶)، در مثال «روزی مر مادر را گفت: مرا می فلان چیز باید»، مفعول را فاصل بین جزء صرفی و فعل پنداشته است، در صورتی که

خفته و دلتنگ مسند محسوب شده‌اند، حال آنکه قیدند. فعل دیدن اگر در معنی مجازی دانستن و پنداشتن به کار رود، مسند می‌گیرد. بنابراین، در مثال صفحه ۲۴ نیکو مسند است نه قید.

۴۸- ذیل فراکرد پیرو جانشین صفت نهاد (ص ۲۸)، در مثال «هر تکلف که ممکن گردد، در این باب به جای آرند»، فراکرد (بند) پیرو جانشین صفت مفعول در بند پایه است نه صفت نهاد. ذیل فراکرد پیرو جانشین مضاف‌الیه مفعول (ص ۲۹)، در مثال «این سخن که شیخ گفت در هفت سبب قرآن هیچ جای نیست»، بند پیرو جانشین صفت نهاد در بند پایه است نه جانشین مضاف‌الیه مفعول. همچنین ذیل فراکرد پیرو جانشین بدل نهاد (ص ۳۰)، در دو مثال آخر، بند پیرو جانشین بدل نهاد نیست، خود نهاد است. در مثال‌های دیگری نیز بند پیرو را جانشین بدل قید، متمم فعل، مسند و مضاف‌الیه فرض کرده است (ص ۳۰ - ۳۱) حال آنکه هیچ یک از آن بندها جانشین بدل نیستند.

همچنین در مثال «دارا وصیت کرد که اسکندر روشک را به زنی بگیرد (ص ۳۱)»، برخلاف نظر مؤلف، بند پیرو جانشین جزء اول فعل مرکب نیست، بلکه جانشین مفعول است. به علاوه، نمونه‌هایی که در ذیل جمله‌های مرکب چند فراکردی (ص ۳۱ - ۳۲) نقل شده، اغلب نادرست است و با نمودارهای مربوط انطباق ندارد.

۸-۵. ذیل فاصله بین دو فراکرد (ص ۳۹)، جمله «بوسهل فرمود تا وزیر حسنک را به علی رایض سپردند که چاکر بوسهل بود» به این صورت معنی شده است: بوسهل فرمود تا وزیر حسنک را که چاکر بوسهل بود به علی رایض سپردند. این معنی کاملاً نادرست است. معنی درست عبارت این است: بوسهل فرمود تا وزیر حسنک را به علی رایض که چاکر بوسهل بود، سپردند. اما مثال «به شهر باید شد، به نزدیک معشوق» اصلاً جمله مرکب نیست و پایه و پیروی ندارد که بین دو فراکرد فاصله افتاده باشد.

۸-۶. در جمله «هر که را در کوچ بلوچ چیزی برده‌اند، بیاید و عوض از من بستاند (ص ۴۰)»، هر نهاد محسوب شده است. حال آنکه هر که نهاد است.

۸-۷. عنوان بخش سوم این کتاب، ویژگی در استعمال فعل است که عنوان مبهمی است و بسیاری از مباحث آن نیز بی‌ارتباط با نحو است.

۸-۸. یکی از خصوصیتاتی که در نثر این دوره دیده می‌شود،

برخلاف عنوان این اثر که ویژگی‌های نحوی... است، مباحث صرف و نحو به طرز عجیبی در آن به هم آمیخته‌اند و به نظر می‌رسد حجم زیادی از مباحث این کتاب به صرف اختصاص دارد

معین «بایستن» به ذهن القا می‌کند.

۱۶-۸. به نظر می‌رسد در مواردی، دقت لازم در فیش‌برداری از منابع می‌ذول نشده است و جمله‌ها به صورت کامل نوشته نشده‌اند و این مسأله گاه سبب بدفهمی شده است. مثلاً، در ذیل نهاد و مفعول بعد از فعل این مثال آمده است: «نپرستم جز وی را چیزی (ص ۱۸۱)». آنچه مؤلف محترم به عنوان مثال آورده، بخش ناقصی است از جمله‌ای که شکل کامل آن بدین صورت است: «چنانک نپرستم جز وی را، چیزی نستانم جز از وی» (کشف‌المحجوب، ص ۱۲۷). البته در مثال مؤلف، بعد از فعل تنها مفعول آمده، نه مفعول و نهاد. ۱۷-۸. ذیل مسند قید است (ص ۱۸۸)، جملاتی از قبیل: «امشب، شب مردی و عیاری است»، «خاکش آنجاست»، «ای پهلوان، دیرگاه است» و... شب، آنجا و دیرگاه را در اصل قید دانسته که در جایگاه مسند قرار گرفته‌اند، حال آنکه این کلمات در اصل اسم‌اند که در جایگاه قید، مسند و... قرار می‌گیرند. البته، مواردی که برشمردیم از ارزش و اهمیت این کتاب به هیچ روی نمی‌کاهد. زیرا همچنانکه در آغاز بحث اشاره کردیم، در این اثر، اطلاعات بسیار ارزشمند و دقیقی در برخی مسائل نحوی مطرح شده که در دیگر آثار بدان توجه نشده است. البته، ذکر جزئیات آن در این مجال کوتاه نمی‌گنجد. برای مؤلف دانشمند آن، غفران و رحمت الهی آرزو می‌کنیم.

پی‌نوشت:

* استادیار دانشگاه گیلان

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

منابع و مأخذ

- ۱- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۶۲)، تاریخ بیهقی، به اهتمام غنی و فیاض، خواجه، تهران.
- ۲- پناهی، ثریا (۱۳۸۵)، دستور (ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان)، بخش تازه‌های نشر زبان و ادب فارسی.
- ۳- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۳)، مختصری در تاریخ تحوّل نظم و نثر پارسی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
- ۴- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۵۸)، کشف‌المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، طهوری، تهران.

از نظر دستوری «فلان چیز» مفعول نیست، بلکه نهاد است.

۱۳-۸. مقصود نویسنده از متمم و مفعول در برخی موارد مبهم است، چنانکه در جمله «سمک گفت: آری نیک بیرشش (ص ۱۰۸)»، نقش ضمیر متصل (ش) را مفعولی، اما در جمله «ببست چوب بزدهش (ص ۱۱۰)»، نقش آن را متممی دانسته است. در مثال های «سواری را سه هزار دینار رسید (ص ۱۳۵)» و «هم این روز فرمود تا قاضی صاعد را و پسرانش را و سید بومحمود علوی را و بوبکر محمشاد و قاضی شهر و خطیب را خلعتها دادند (ص ۱۳۵)»، «را» در معنی مفعولی، و اسم‌های قبل از آن را مفعول پنداشته، اما در مثال‌های «تابوت، ابن عمّ خویش را، یعقوب را ده (ص ۱۳۷)»، «از من فرخ روز را سلام برسانید (ص ۱۴۰)»، «خدای ما را و شما را توفیق دهد (ص ۱۴۰)»، «بعد از آن، کیکاوس، سیاوش را بلخ داد»، «ما را صوفی‌ای بیاموز (ص ۱۴۰)» و... «را» را در معنی غیرمفعولی و به معنی «به»، و اسم‌های قبل از آن را متمم فعل معرفی کرده است.

۱۴-۸. در توصیف برخی مسائل نحوی تناقضاتی در این اثر دیده می‌شود. مثلاً ذیل مفعول معرفه شده با اسم اشاره با حرف نشانه‌ی را (ص ۱۳۲)، در جمله «این محمد را خداوندی است که او را ضایع نگذارد»، این محمد، مفعول به حساب آمده، ولی در جملات «او را در علم شعر تبخری است» و «عشقی که سلطان یمین‌الدوله محمود را بر ایاز ترک بوده است، معروف است (ص ۶۲)»، او و سلطان یمین‌الدوله محمود مسندالیه محسوب شده‌اند.

۱۵-۸. مؤلف محترم ذیل «را» بعد از نهادی که در گزاره، فعل بایستن همراه با فعل تابعی آمده است افزوده: «در این نوع استعمال، «را» معنی خاص بر عهده داشتن و موظف بودن را می‌رساند (ص ۱۴۵)» و برای آن مثال‌های زیادی نظیر: «تو را قصبه باید داشت (ص ۱۴۶)»، «تو را با ما باید آمد (ص ۱۴۶)»، «چاره نبود که آن مهتر را از سقلاب بیاید رفت (ص ۱۴۰)»، «دمنه را بیاید بست و به قصات سپرد (ص ۱۴۰)»، و... نقل کرده است. اولاً کلمات قبل از «را» در این نمونه‌ها (جز مثال آخر)، هر چند از نظر منطقی نهادند، از نظر دستوری نقش دیگری دارند. در سه مثال اول، نقش این کلمات، متمم، و در مثال آخر، مفعول است. ثانیاً باید به این نکته هم توجه داشت که اصولاً در چنین مواردی، معنی خاص مذکور (بر عهده داشتن و موظف بودن) را نه حرف «را»، بلکه فعل